

دکتر عظیمی در این گفتگو، ضمن بیان محدودیت درک و فهم ما از نظم نوین جهانی و پیچیدگی‌های حاکم بر آن، به جایگاه و نقش کشورمان و همچنین به عکس‌العمل‌هایی که باید در این مقطع از خود نشان دهیم می‌پردازد. وی اعتقاد دارد که فضای بین‌المللی برای اقتصاد ما و به سود ما باز شده است و اگر بتوانیم وضعیت جدید جهان را بخوبی درک کنیم و متناسب با آن حرکت کنیم و سیاست‌های منطقی و اصولی در پیش بگیریم، خواهیم توانست در این شرایط جدید، حداکثر منافع را برای کشور به دست آوریم؛ چون کشورهای صنعتی جهان، وارد دوران گذار تازه‌ای شده‌اند و درگیرهای جدیدی بین آنها شروع شده است.

وی تأکید می‌کند که ایران در یکی دو دهه آینده، فارغ از آنکه اتفاقات و پدیده‌های جهانی چه شکل خاصی خواهند داشت، از نظر جغرافیای سیاسی و نقش خلیج فارس در تأمین صادرات نفت خام جهان، همچنان استراتژیک باقی خواهد ماند. وی اعتقاد دارد که چون ظرف دوستانه سال اخیر، استراتژی تحول و توسعه ما، همیشه تحت تأثیر آن دسته عوامل داخلی و خارجی و تأثیر متقابل آنها قرار داشته است؛ لذا بر اساس تفوق هر کدام از آنها، سهم توسعه روشن شده است. وی معتقد است که ایران مجدداً از نظر جهانی در یک مقطع تاریخی قرار گرفته است که نظم نوین و شرایط آن هر چه باشد، از نظر پتانسیل‌ها وضعیت بهتری را به پیش

روی کشور ما گشوده است؛ بنابراین باید این فضای جدید ایجاد شده استفاده کرد. باید به تدوین و اجرای استراتژی مستقیم توسعه کشور پرداخت.

دکتر عظیمی ضمن تأکید بر فرآیند «درونی کردن» توسعه، تحقق آن را در گروی اتخاذ و بکارگیری خط‌مشی‌ها، اجرایی مرتبط به هم می‌داند که باید به صورت یک مجموعه، مورد توجه قرار گیرند. این خط‌مشی‌ها عبارتند از: اصلاح آموزش در مدارس ابتدایی و زدودن فقر معیشتی از خانه‌ها، ایجاد نظام تأیید اجتماعی، الگوپذیری، ارائه آموزش‌ها تخصصی، سرمایه‌گذاری لازم، نظام مناسب با ثبات مدیریتی و ایجاد حوزه‌ها، قانونگذاری و نهایتاً ایجاد ثبات در توسعه.

نظم نوین جهانی و موقعیت ایران

دکتر حسین عظیمی

در شماره اول، میزگردی با حضور آقایان مهندس سبحانی، دکتر اسکویی و دکتر عظیمی درباره الگوهای توسعه و نظم نوین جهانی برگزار شد. بخشی از صحبت‌های دکتر عظیمی که به موضوع جایگاه ایران در نظم نوین جهانی می‌پردازد، در این شماره درج می‌شود.

دکتر عظیمی: در دنباله این گفتگو، اجازه می‌خواهم در ابتدا به چند نکته از بحث قبلی خود اشاره کنم. اول اینکه درک و فهم نظم نوین جهانی که امروزه تا این حد مورد بحث و گفتگو است، مسئله‌ای بسیار پیچیده است. برخی از عوامل ذی‌مدخل در این پیچیدگی‌ها را قبلاً مورد اشاره قرار داده و عرض کردم، که اگر بخواهیم ببینیم نظم نوین چیست باید همه این عوامل را بررسی کنیم. ثانیاً اشاره کردیم که همه این عوامل را نباید صرفاً در بحث فروپاشی نظام شوروی خلاصه کرد؛ بلکه باید عنایت داشت که این فروپاشی جزئی از یک مجموعه بسیار بزرگتر در تحولات جهانی است. ثالثاً و به هر حال باید تأکید کرد که طلیعه‌های وضعیت جدیدی در جهان نمایان شده و این امر قابل انکار نیست؛ هر چند ویژگی‌های این وضعیت جدید را نمی‌توانیم با دقت لازم شناسایی کنیم؛ پس مجبوریم که در قضاوت‌های خود در این زمینه با احتیاط بیشتری عمل

کنیم. رابعاً، اصطلاح نظم نوین جهانی هم از این نکته زاده شده است که قدرتهای بزرگ و مسلط فعلی جهان، بویژه آمریکا - که اطلاعات بیشتر و دقیق‌تری از این تحولات دارند - زودتر از دیگران کوشیده‌اند که چهارچوبهای سیاسی جدید بین‌المللی را که متناسب با منافع آنهاست و یا با منافع آنها تناسب بیشتری دارد، طراحی و تحت عنوان «نظم نوین جهانی» بر مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جهان حاکم کنند. این امر هم طبیعی است که آنها به فکر منافع خود باشند همانگونه که ما به فکر منافع خود هستیم و باید باشیم؛ اما اگر بحث را در همین جا رها کنیم نمی‌توانیم نتایج لازم را برای تصمیم‌گیری‌های داخلی در کشور خودمان به دست آوریم؛ پس به اجبار و علی‌رغم درک و فهم نسبتاً ناقص و محدود از این وضعیت جهانی، باید بحث را دنبال کنیم و ضمن پذیرش نقص، در هر حال به برخی نتیجه‌گیری‌های عملی لازم، برای مواجهه با این دنیای تازه دست یابیم؛ چرا که دنیا نمی‌تواند متوقف شود تا ما به تحلیل‌های کاملی برسیم و وقتی به نتیجه مطلوب رسیدیم، دوباره کارها شروع شود.

بحث این است که باید دید که در این وضعیت جدید جهانی - همان‌حدی که آن را می‌شناسیم - چه مسائلی برای ایران مطرح خواهد شد و کشور ما در رابطه با این مسائل باید چه

عکس‌المعلیهایی از خود نشان دهد. برای جواب به این سؤال باید عنایت داشت که کشور ما در یکی دو دهه آینده و فارغ از اینکه اتفاقات و پدیده‌های جهانی چه شکل خاصی خواهند داشت، از نظر جغرافیای سیاسی به دلایلی که عرض خواهد شد، استراتژیک باقی خواهد ماند.

کشور ایران در گذشته و از شروع دوران مدرن تاریخ بشری (دوران صنعتی) به دلایل دیگری و بدون اینکه حتی زمامداران آن از سنله آگاه باشند، استراتژیک بوده است. بدین معنی که در اوایل صنعتی شدن ملموس جهان، یعنی در اواخر قرن هجدهم و قرن نوزدهم میلادی، کشور ما در شرق سرزمین خود با امپراتوری انگلیس از طریق مستعمره بسیار پراهمیت این امپراتوری، یعنی هند، همسایه بود. در همان زمان امپراتوری روسیه تزاری در شمال ایران و امپراتوری عثمانی در غرب ایران قرار داشت. ملاحظه می‌شود که در همان زمانها، حتی بدون آنکه زمامداران ما اطلاعی از تحولات مدرن جوامع جهانی داشته باشند، وضعیت جغرافیای سیاسی کشور، به علت همسایگی با سه امپراتور مهم دنیای مدرن، استراتژیک و حساس بود.

پس از آن در نیمه اول قرن بیستم که تمامی تصویر سیاسی منطقه خاورمیانه و ایران تغییر کرد، یعنی در دورانی که انگلیس از هند خارج شد، امپراتوری تزاری در جریان انقلاب شوروی فروپاشید، و امپراتوری عثمانی در جریان جنگ جهانی از بین رفت. باز هم اتفاقات دیگری خارج از توان و اراده ایران حادث شد که نتیجه آنها برای ایران، استراتژیک باقی ماندن این کشور بود.

دو پدیده عمده این دوران از دیدگاه مورد بحث، شروع نشو و نمای امپراتوری شوروی و قدرت گرفتن آن و محور شدن این امپراتوری به عنوان یکی از دو محور نظم تازه سیاست جهان از یک طرف و کشف بهره‌برداری از نفت و رشد بی سابقه این صنعت در خاورمیانه و بویژه در جنوب ایران است؛ بنابراین باز هم ایران از نظر موقعیت جغرافیایی و جغرافیای سیاسی، استراتژیک باقی ماند.

اکنون در دهه آخر قرن بیستم، جهان با فروپاشی نظام شوروی مواجه شده است؛ به همین دلیل به نظر می‌رسد که یکی از عوامل اصلی و مهم استراتژیک بودن موقعیت جغرافیایی ایران از دست رفته است؛ اما باید دقت داشت که در عین حال بر اساس تمام برآوردهای موجود به نظر می‌رسد که موقعیت خلیج فارس و کشورهای این منطقه در تأمین صادرات نفت خام جهانی، طی ۳۰ سال آینده، به طور مداوم افزایش خواهد یافت. به عبارت دیگر ضمن اینکه سهم منطقه خاورمیانه در تولید نفت جهانی احتمالاً می‌تواند کاهش یابد، سهم این منطقه در صادرات نفت بالا خواهد رفت و هر روز براهیمیت کشورهای صاحب نفت در خاورمیانه، از نظر تأمین انرژی دنیای صنعتی و غیرصنعتی افزوده خواهد شد. علاوه بر آنکه ایران نه تنها یکی از تولیدکنندگان نفت منطقه است؛ بلکه مهمترین کشور در بزرگترین حوزه صادراتی نفت جهان نیز محسوب می‌شود.

ایران بزرگترین کشور منطقه، کشوری با فرهنگ و تاریخ ویژه و عمیق یک ملت، کشوری با هویت، زبان و تاریخ مستقل ملی است. در کنار این عوامل، ایران کشوری مسلمان است که با انقلاب اسلامی، داعیه احیای اسلام و احیای عظمت و شکوه گذشته حکومت اسلامی را بردوش می‌کشد. انقلاب اسلامی برای مردم محروم و مصیبت دیده و درگیر با مشکلات فراوان، طلیعه احیای غرور و شخصیت گذشته کشورهايشان در مقابل تحقیر حاصل از پیشرفتهای فنی مدرن بشری و ایجاد شده توسط اروپاییان را پیش روی می‌گذارد. تقریباً تمامی اقشار مردم جوامع خاورمیانه در زوایای ذهن و روح خود، بار واقعیت و افسانه «حق توحش» اروپایی برای زندگی در منطقه را با خود دارند. در این شرایط است که انقلاب اسلامی به این مردم نه تنها وعده تحقق برابری با اروپایی و امریکایی و رهایی از این بار سنگین تحقیر و اسارت را ارائه می‌دهد؛ بلکه با توسل به جهان ماوراء الطبیعه و نه دنیای استیصال جهان خاکی، وعده و امید برتری بین‌المللی را پیش روی می‌گذارد.

قدرت این انقلاب در نکاتی این چنین نهفته است و حداقل در دورانهای نسبتاً کوتاه ۱۰-۲۰ ساله، نفوذ ایدئولوژیک این انقلاب با توجه به این نکات شکل می‌گیرد و کمتر تحت تأثیر دستاوردهای مادی و فیزیکی آن قرار می‌گیرد. در تقویت این سخن باید اشاره داشت که تمامی کشورهای منطقه نفت خیز خاورمیانه، از جمله کشورهای توسعه نیافته جهانی هستند و از ویژگیهای این کشورها عدم تعادل، بحران، فقر و استیصال مادی برای اکثریت مردم است و این اکثریت مطلق جمعیت است که بنا به طبیعت انسانی، باید راهی



برای خروج از بحران روحی و بحران هویت بشری خود بیاید.

پس می بینیم که برای دوره حساس ۲۰ ساله آینده، باز هم کشور ما با توجه به عامل نفت و عامل نفوذ روحی انقلاب اسلامی از نظر موقعیت سیاسی جهانی، کشوری بسیار مهم و حساس باقی خواهد ماند.

با توجه به نکته بالا، روشن است که نظم نوین جهانی، به هر صورت و شکل که نهایتاً حاصل شود، روی کشور ما حساس خواهد بود و در این نکته نمی توان تردید کرد. حساس بودن یعنی اینکه این نظم نوین خواهد کوشید در جهت منافع خود در مسائل کشور ما دخالت کند، یعنی اینکه خواهد کوشید تحولات کشور ما را به مسیری بکشاند که عامل اختلال در صحنه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای جهان صنعتی شده نباشد؛ پس این دخالتها در ایران وجود خواهد داشت.

حال مسئله این است که کشورهای صنعتی جهان وارد دوران گذر تازه ای شده اند و در این گذر با انواع مسائل و مشکلات درگیرند، رقابتهای تازه های بین آنها درگیر شده است و در عین حال همه می دانند که کشور ایران و دسترسی به این کشور می تواند برای هر یک از محورهای تازه نظم جهانی، با توجه به مسائلی که گفتیم یک عامل بسیار اساسی در تفوق و قدرت محور مزبور باشد.

بر این اساس باور بنده بر این است که اگر ما بتوانیم این وضعیت را بخوبی درک کنیم و متناسب با آن حرکت کنیم و سیاستهای منطقی و صحیح لازم را در پیش گیریم؛ خواهیم توانست در این شرایط تازه حداکثر منافع را برای کشور به دست آوریم. به عبارت دیگر تصور بنده بر این است که فضای بین المللی برای استفاده ما، و به سود ما باز شده است.

اجازه دهید این مطالب را در رابطه با کشورمان کمی روشن کنیم. اینکه عرض کردم کشور ما استراتژیک بوده، معنی اش این است که ظرف دو دهه سال اخیر، استراتژی تحول و توسعه ما، همیشه تحت تأثیر دو دسته عوامل داخلی و خارجی و تأثیر متقابل آنها شکل گرفته است و براساس اینکه در کدام دوره، کدامیک از این دو عامل فوق قویتر بوده اند و یا کدامیک از خارجی ها در کدام دوره تفوق پیدا کرده اند، استراتژی تحول کشور، بیشتر به آن طرف متمایل شده است. به همین سیی چهل سال اخیر خودمان نگاه کنیم؛ فرضیه من در مورد تاریخ اخیر اقتصادی ایران، این است که وقتی کودتای ضدملی علیه دولت مرحوم دکتر مصدق شکل گرفت و آن

حکومت را کنار زد؛ تقریباً تمام نمایندگان داخلی تدوین استراتژی ملی ایران، شدیداً دچار لطمه شده بودند. در این دوران، ایران دارای سه قشر اجتماعی - فرهنگی ویژه بود که در تدوین استراتژی نجر کشور شدیداً مؤثر بودند. یکی از این اقشار از نظر فرهنگ به تاریخ شاهنشاهی ایران باز می گشت که نماینده اش در شخص شاه نماینده بود.

بعد از کودتا بویژه در اوایل این دوره، این قشر قدرت زیاد برای ابراز وجود نداشت. این قشر و این فرهنگ از بین نرفته بود. ولی قدرت ابراز وجود داشت. قشر فرهنگی دوم همان قشری بود که نمایندگانش در قشر روشنفکران ایران - چه آنها که چپ توده ها بودند، چه آنها که مستقل بودند و چه آنها که روشنفکران غیر چپ را تشکیل می دادند - نمایان می شدند. در دوران کودتا علیه دکتر مصدق و سالهای اولیه پس از آن، روشنفکران نیز دچار لطمه های شدیدی شدند و اینها همه بدون اینکه کاملاً از بین رفته باشند، قدرت ابراز وجود نداشتند. قشر سوم، قشری که فرهنگ مذهبی کشور را رهبری می کرد، یعنی روحانیت، در تمام دوران رضاشاه دچار ضربه های شدیدی شده بود و در دوران کودتا نیز باز دچار صدمه هایی شد. این قشر هم بعد از کودتا شدیداً تضعیف شده بود بدون اینکه از بین رفته باشد، قدرت نفوذ مؤثر و ابراز وجود لازم را نداشت.

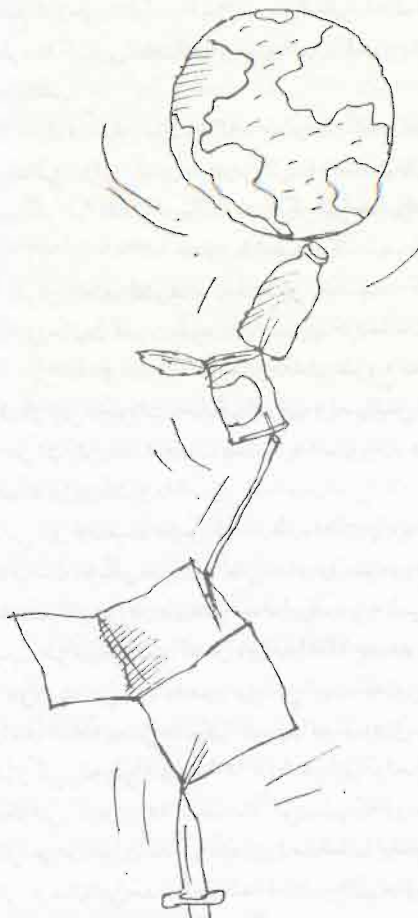
بر این اساس این طور به نظر بنده می رسد که پس از کودتا، دوران تازه و ویژه ای در تاریخ اقتصادی - اجتماعی کشور شروع می شود. دورانی که همه اقشار داخلی مؤثر در سیاست گذاری، نفوذ و قدرت خود را از دست می دهند؛ به همین دلیل عامل خارجی، عامل اصلی و اساسی تدوین استراتژی تحول جامعه محسوب می شود. این دوران از حدود سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۱ ادامه می یابد و برنامه های دوم، سوم و چهارم عمرانی کشور در همین دوران شکل می گیرد و اجرا می شود. در این دوران است که امریکایی ها به شدت مشغول تهیه برنامه های مختلف برای ایران می شوند؛ بانک جهانی و نمایندگان آن وارد کشور شدند، منابع مادی لازم برای اجرای برنامه را فراهم کردند و خلاصه تمامی ابعاد تحول جامعه را در اختیار خود گرفتند؛ اما در عین حال باید توجه داشت که تفوق خارجی ضمن اینکه همیشه به دنبال تأمین منافع خارجی است؛ ولی گاهی هم می تواند با توجه به منافع بین المللی در برخی زمینه ها به نفع کشور منکوب شده هم باشد - هر چند این وضعیت بیشتر حالت

• باید دقت داشت که براساس تمام برآوردهای موجود، به نظر می رسد که موقعیت خلیج فارس و کشورهای این منطقه در تأمین صادرات نفت خام جهان، طی ۳۰ سال آینده به طور مداوم افزایش خواهد داشت.

• تحولات تاریخی کشور نشان می دهد که هر گاه عامل خارجی ضعیف بوده است (چه به دلیل مسائل خودشان و چه به دلیل مسائل ما) ما در تدوین استراتژی توسعه خودمان بیشتر مؤثر بوده ایم.

• نا آنجا که به ایران مربوط می شود، پس از فروپاشی شوروی تازه برخوردهای بین المللی راجع به ما شروع شده، نه آنکه تمام شده باشد.

• در مدرسه باید به بچه های ما یاد بدهند که کتاب و علم را دوست داشته باشند، باید بچه علاقه به کار را بیاموزد، یاد بگیرد که کار یعنی چه و چرا باید کار کرد.



اشاره دارد تا قاعده. ولی به هر حال در همین دوره، از نظر جهانی مسئله این بود که جنگ سرد بین دو امپراتوری شوروی و امریکا به شان برقرار بود و هر دو بلوک سعی داشتند که مناطق مختلف جهان و بیوزنه مناطق حساس تر آن را در حوزه نفوذ سیاسی - اقتصادی خود داشته باشند. ایران با توجه به استراتژیک بودن آن از نظر امریکایی ها باید در بطن جهان سرمایه داری باقی می ماند.

در همین زمان متفکرانی مانند روستو - که مشاور کندی ریاست جمهوری امریکا نیز بود - نظریه های ویژه ای راجع به تاریخ تحول جهانی داشت. روستو معتقد بود که برخلاف نظریه مارکس، پیشرفت جهان سرمایه داری نیست که باعث انقلاب کمونیستی در کشورهای بیرون صنعتی می شود؛ بلکه فقر و استیصال و چهارچوبهای سنتی کشورهای توسعه نیافته است که باعث انقلاب کمونیستی در این کشورها می شود. پس آنها فکر می کردند که کشورهای فقیر می توانند به کشورهای کمونیستی تبدیل شوند؛ بنابراین باید کوشید تا این کشورها، از این وضعیت فقر خارج شوند و چون ایران موقعیت هم آبیایی بسیار حساسی دارد باید برای جلوگیری از کمونیست شدن آن، در جهت منافع جهانی سرمایه داری، از فقر بیرون بیاید.

براین اساس، عامل خارجی که اکنون به دلایلی که گفتیم بکه تاز بدان سیاست و اقتصاد کشور شده است؛ یک مجموعه استراتژیک برای تحولات کشور تهیه می کند. توجه به این مجموعه از این دیدگاه بسیار جالب توجه و روشنگر است.

در این مجموعه از یک طرف اصلاحات ارضی طراحی می شود تا بافت سنتی مالکیت کشاورزی کشور که پایه و اساس بافت سنتی سیاسی آن است، در هم بریزد. تمامی اسناد اصلاحات ارضی نشان می دهد که این فرضیه در زمینه اصلاحات ارضی بسیار توضیح دهنده تر از فرضیه هایی همچون اجرای اصلاحات ارضی برای ایجاد عدالت اجتماعی، دادن زمین به کشاورزان، و در هم ریختن تولید کشاورزی کشور است. جزء دیگر استراتژی توسعه مورد بحث، ایجاد بانک توسعه صنعتی و معدنی کشور است که وظیفه آن ایجاد کارفرمایی صنعتی، تجهیز منابع انسانی، مالی و فنی برای این امر است. در کنار آن بانک توسعه کشاورزی همین وظیفه را در بخش کشاورزی کشور برعهده می گیرد. بانکهای اعتبارات صنعتی و معدنی روستایی عهده دار تأمین اعتبارات کوچک و کوتاه مدت برای اعمال خرده پای بخشهای صنعتی، معدنی و کشاورزی می شوند.

• ترکیه از نظر دورنمای آینده خود، خواهان یک ایران قوی و منطقی نیست و شاید از این نظر رقیبی جدی برای ما محسوب می شود، رقیبی که حتی در امور سیاسی و اقتصادی طوری عمل می کند که در نهایت به مصلحت ایران نیست.

سازمان برنامه و بودجه در همین دوره تجدید سازمان می‌یابد و وظیفه زیربناسازی اقتصادی - اجتماعی را بر عهده می‌گیرد. وظیفه سازمان برنامه و بودجه در آن دوران، وظیفه هدایت کل اقتصاد نبود؛ بلکه سهمی از درآمد نفت به سازمان برنامه و بودجه تخصیص می‌یافت و کمبود منابع هم توسط بانک جهانی تأمین می‌شد، و به سازمان برنامه گفته می‌شد که با استفاده از این منابع، کار این سازمان، ساختن راه، بنادر، سد، نیروگاه و خلاصه تأمین زیربنای مادی اقتصادی برای جامعه است.

به هر حال استراتژی تحول اقتصادی جامعه، طی دوران ۳۵-۱۳۵۱، بدین صورت شکل می‌گیرد و از نظر اقتصادی هم موفق است و کشور ما را دارای زیربنای فراوان مادی می‌کند. این دوره، زمانی است که منافع خارجی با توجه به شرایط بین‌المللی باعث شده است که از دید سرمایه‌گذاری اقتصادی و اجتماعی، کشور ما هم بهره و نصیبی داشته باشد.

اما وضعیت در حول و حوش سال ۱۳۵۱، چه از نظر گاه داخلی و چه از نظر گاه بین‌المللی، برای کشور ما دربرگیرنده وضعیت تازه‌ای است. به عبارت دیگر شرایط ایران سال ۵۱، دیگر شرایط ایران سال ۳۵ نیست. از ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۱، حدود ۱۶ سال گذشته است، دانشگاهها گسترش یافته، قشرهای روشنفکر رشد پیدا کرده و قدرت گرفته‌اند، روحانیت قدرت خود را بازسازی کرده است، شاه به شاه دیگری تبدیل شده و خلاصه نیروهای داخلی شروع به تحول کرده‌اند. در کنار این تحولات، جنگ اعراب و اسرائیل اتفاق می‌افتد که این امر افزایش شدید قیمت نفت را به دنبال دارد و پیامد آن درآمدهای عمده ارزی کشور ما است.

از نظر جهانی نیز وضعیت تغییر کرده، طلیعه‌های پایان جنگ سرد نمایان شده است، دیگر تئوری و نظریه‌های روستو مورد قبول تام نیست و منفعت خارجی در صنعتی شدن ایران دیده نمی‌شود. بنابراین به اعتباری می‌توان گفت که در دوران ۱۳۵۱ به بعد، ایران بیشتر به حال خود رها می‌شود. تصور من این است که این دوره، دوره توهم قدرت ما است؛ یعنی ما فکر کردیم که کارهای نمایان و پروژه‌هایی بزرگی که طی دوره ۱۳۳۵-۵۱ در ایران اجرا شد، کار دستگاه حکومتی کشور بوده است. مثلاً می‌بینیم که در سالهای ۳۷-۳۸ برای طراحی و اجرای سد در آن روز، مطالعات انجام گرفته و ظرف کمتر از دو سال این سد ساخته شده است. سدی عظیم که با تأمین آب مهار شده برای خوزستان، زندگی دوباره و پررونقی را فراهم می‌آورد. حال ما فکر کردیم که این سد را خودمان ساخته‌ایم، در حالی که وقتی بررسی می‌کنیم می‌بینیم که پیمانکار سد، امریکایی است؛ این پیمانکار نیرو و امکانات آلمان، ایتالیا و ژاپن را به کار گرفته، با قدرت خود تلفیق کرده و به سرعت سدی را ساخته است که امروز هم شاید نتوانیم آن را در کمتر از ۱۵ سال بسازیم؛ ولی متأسفانه ما و جامعه ما، این مسائل را یا نمی‌دانست و یا کم‌کم فراموش کرد. فکر می‌کردیم این سد را ما ساخته‌ایم و همین‌طور سایر پروژه‌های اقتصادی برنامه‌های دوم، سوم و چهارم را نیز ما اجرا کرده‌ایم، به همین دلیل نیز دچار توهم قدرت شدیم. به علت

زیاد شدن درآمد نفت نیز فکر کردیم که با آن «سابقه درخشان» در طراحی و اجرای برنامه و با این حجم وسیع از درآمد نفتی، چرا ما نباید خیلی سریع و ظرف یکی دو برنامه، قدرتی عظیم در جهان شویم و برتارک نظم جهانی بدرخشیم؟ این توهم قدرت در سرناپای جامعه‌مان رسوخ کرد. شاه می‌خواست تمدن بزرگ درست کند. دیگران هم می‌گفتند چرا نباید ایران سویس آسیا باشد و چرا نباید اتوبان‌های ایران هم مثل اتوبان‌های بلژیک سراسر دارای چراغ برق باشد. چرا خاموشی برق هست، چرا دموکراسی و آزادی در نهابت و حداکثر آن موجود نیست، چرا بهداشت این چنین است و آن چنان نیست و خلاصه چرا امپراتوری قدیم ایران پابرجا نیست، چرا کوروش خوابیده است و کوروش آسوده بخواب که ما هستیم! «توهم قدرت» و دوره درهم ریختگی اقتصادی - اجتماعی سالهای ۵۷-۱۳۵۱ در این بستر شکل می‌گیرد.

اگر به بحث قبلی بازگردیم، می‌بینیم که وضعیت فوق‌العاده تصویری خلاصه‌ای از دوره‌ای کوتاه در تحولات تاریخی کشور است، نشان می‌دهد که هر گاه عامل خارجی ضعیف بوده است - چه به دلیل مسائل خودشان و چه به دلیل مسائل ما - ما در تدوین استراتژی توسعه خودمان بیشتر مؤثر بوده‌ایم. در عین حال این دخالت گاهی بیشتر به سود ما بوده و گاهی هم نبوده؛ ولی به هر حال خودمان مؤثر بوده‌ایم. دوره‌هایی که عکس این وضعیت اتفاق افتاده است، یعنی ما ضعیف شده‌ایم - چه به دلیل مسائل خارجی و چه به دلیل مسائل داخلی - خارجی در کشور قدرت گرفته و عمل کرده است. این عمل خارجی هم که به دنبال منافع خودشان بوده است، ممکن است کاملاً مضر به حال ما بوده و یا برایمان سودمند بوده است.

با این مقدمه، به نظر می‌رسد که ما مجدداً از نظر جهانی در یک مقطع تاریخی قرار گرفته‌ایم، مقطعی که به نظر می‌رسد دنیا وارد برخوردی تازه‌ای شده است. در دوران قبلی، از نظر سیاسی، برخورد اصلی بین دو نظام سرمایه‌داری و کمونیستی بود؛ ولی در این برخورد وضعیت ایران روشن بود. همه پذیرفته بودند، هم نظام شوروی و هم نظام سرمایه‌داری قبول کرده بودند که ایران در مجموعه بلوک غرب قرار دارد و این پذیرش جدی و اساسی بود. مثلاً دقت کنید که وقتی سربازان شوروی در جریان جنگ دوم

• با کلاسهای ۴۰-۵۰ نفری، معلمهای آموزش ندیده و مبتلا به مشکلات اقتصادی و کمبود وسائل کمک آموزشی، بچه «خلاق» نمی‌شود.

• در جامعه‌ای مانند ایران، وظیفه دانشگاه، دانشمند پروری نیست، وظیفه دانشگاه این است که معلم خوب تربیت کند.

جهانی، در خاک ایران در آذربایجان پیاده شدند و بعد از جنگ هم نمایل به خروج نداشتند، با اخطار جدی امریکا مواجه شدند و مجبور شدند خاک ایران را ترک کنند. تا آنجا که من اطلاع دارم سربازان شوروی به هر کجا که در جریان جنگ بین‌المللی دوم وارد شده بودند، همانجا ماندگار شدند، تنها ایران استثنا بود و تنها جایی که سربازان شوروی بعد از جنگ دوم جهانی ماندگار نشدند و برگشتند ایران بود، چرا؟ آیا ایران آنقدر قوی بود که شوروی‌ها را مجبور به بازگشت از آذربایجان کرد؟ آیا شوروی‌ها براساس اصول احترام به حاکمیت ملی ایرانیها، از کشور ما خارج شدند؟ نه، مسئله اصلی همان بلوک بندی جهانی و تقسیم جدی مناطق نفوذ بین دو بلوک بود و ایران در بلوک غرب قرار داشت و استراتژیک بود و غرب به هیچ صورتی اجازه نمی‌داد بلوک شوروی در این کشور قدرت پیدا کند.

در دوران مورد بحث چون رقابت بین دو بلوک وجود داشت، کشورهای توسعه نیافته می‌توانستند با استفاده از این رقابتها سود بیشتری نصیب خود کنند، ولی امروزه که یک بلوک از دو بلوک مزبور از هم پاشیده، این رقابت از بین رفته است؛ به همین دلیل وضعیت کشورهای توسعه نیافته برای استفاده از کمک خارجی ضعیف شده است. ممکن است این بحث در مورد بسیاری از کشورهای توسعه نیافته صحیح باشد، ولی در مورد ایران چنین نیست. در مورد ایران، فروپاشی شوروی و از بین رفتن این بلوک، به عنوان یکی از ابرقدرتها، تازه شرایطی را فراهم آورده که محورهای جدید قدرت بر سر ایران و دسترسی به آن به رقابت برخیزند. در حال حاضر هم اروپا می‌خواهد در ایران صاحب نفوذ مستقل باشد، هم امریکا به دنبال این امر است و هم ژاپن. در این وضعیت تازه برای ایران شرایطی فراهم آمده است که بتواند از این رقابتها استفاده کند. به نظر من باید از این شرایط جدید جهانی (که نمی‌دانیم دقیقاً چیست ولی گوشه‌هایی از آن را می‌دانیم) استفاده کنیم. نظم نوین و شرایط نوین هر چه باشد، به نظر می‌رسد که از نظر پتانسیل‌ها وضعیت بهتری را برای ایران فراهم می‌کند. تصور من این است که شاید ترکیه از فروپاشی شوروی بیشترین ضرر را دیده باشد؛ چرا که استراتژیک بودن ترکیه عمدتاً به این نکته باز می‌گشت که یکی از همسایه‌های مهم شوروی و پایگاه ناتو در این منطقه بود. این را هم

اضافه کنم که ترکیه چون در عین حال کشوری مسلمان و از نظر فرهنگی نزدیک به کشورهای خاورمیانه است؛ اگر ایران ضعیف عمل کند، شاید ترکیه تمایل داشته باشد خود را جایگزین ایران در منطقه کند؛ هر چند این کشور نفت خیز نیست و از این نظر موقعیت کامل ایران را ندارد؛ ولی در شرایط اضطرار، جانشین ایران از نظر نظام بین‌المللی می‌تواند باشد. این نکته بدین معنی است که احتمالاً ترکیه از نظر دورنمای آینده خود، خواهان یک ایران قوی و منطقی نیست و شاید از این نظر رقیبی جدی برای ما باشد و حتی در موارد سیاسی و اقتصادی طوری عمل کند که نهایتاً به مصلحت ایران نباشد. واقعاً دنیای سیاست، دنیای پیچیده‌ای است. ترکیه با خود ایران دشمنی ندارد، با دشمنان ایران هم الزاماً دشمن یا دوست نیست؛ با دوستان ایران هم الزاماً دوست یا دشمن نیست؛ ولی با توجه به تصویری کلی از جهان جدید که عرض کردم، ممکن است عملاً به یک مخالف در مواجهه با ایران تبدیل شود.

باز هم به بحث اصلی بازگردیم، گفتیم که ایران موقعیتی استراتژیک دارد و این موقعیت را حفظ خواهد کرد. گفتیم که رقابت‌های جهانی پس از فروپاشی شوروی درباره ایران شروع شده و ایران می‌تواند از این فضای جدید ایجاد شده استفاده نماید. اما باید عنایت داشت که این مطالب بدین معنی نیست که ما حتماً از این شرایط استفاده مطلوب خواهیم کرد و یا این شرایط الزاماً به نفع ما تمام خواهد شد. اینکه ما از آن موقعیت چه استفاده‌ای خواهیم کرد، به یک سری عوامل دیگر مرتبط است. اولاً به نظر بنده، اگر ما به نقاط حساس و مشترک دنیای جدید ضربه وارد کنیم و کار آنها را شدیداً مختل سازیم، همه این کشورها علی‌رغم رقابت‌های مورد اشاره در مبارزه و منکوب کردن ایران متحد خواهند شد؛ چرا که منافع اصلی و مشترک همه آنها که تأمین با ثبات انرژی به عنوان مایه اصلی تداوم زندگی جامعه صنعتی است، به خطر خواهد افتاد. در این زمینه توضیح بیشتری لازم است. بخصوص که این بحث وجود دارد که دنیای صنعتی به دلیل سیاست‌هایی که طی یکی دو دهه گذشته اعمال کرده است و یا به دلایل روشهایی که کشورهای تولیدکننده نفت عمل کرده‌اند و یا به هر دو دلیل، در زمینه عرضه نفت در کشورهای خودشان، تا ۲۰ سال آینده می‌تواند مطمئن باشند.

به نظر اینجانب این بحث کاملاً منطقی نیست؛ البته این نکته درست است که با توجه به ظرفیتهای تولیدی موجود در خاورمیانه و نیازهای شدید ارزی همه این کشورها، ما به اعتباری مجبور به ارائه هر چه بیشتر نفت برای تأمین نیازهای ارزی افزایش یابنده خود هستیم و از نظر ظرفیت تولید، توان ارائه این عرضه افزایش یابنده را هم داریم. به عبارت دیگر، ایران، عراق، کویت، عربستان و امارات، همگی نیاز شدیدی به درآمد ارزی بیشتر از محل صادرات نفت داریم، همه ما برای افزایش ظرفیت تولید نفت طی چند ساله گذشته سرمایه گذاری کرده‌ایم، همه می‌خواهیم بیشتر وارد بازار شویم؛ بازار نفت هم اشباع است؛ این نکات همگی درست است.

اما این امر به معنی تضمین ثبات عرضه نفت به جهان صنعتی نیست. چرا که تضمین ثبات عرضه نفت هم به عوامل اجتماعی وابسته



است، هم به عوامل سیاسی و هم به عوامل اقتصادی؛ لذا درست است که تصویر اقتصادی بیان کننده ضرورت ثبات عرضه نفت است، ولی به هیچ وجه از دیدگاه سیاسی - اجتماعی نمی‌توان چنین اطمینانی داشت. اگر کشورهای منطقه دچار بی‌ثباتی شوند، این بی‌ثباتی می‌تواند براحتی یک یا چند کشور را برای مدتی از جریان تولید خارج کند و عرضه را دچار مشکل کند.

فرهنگ توسعه: آقای دکتر منظور شما، آثار و نفوذ طبیعی انقلاب اسلامی در کشورهای منطقه است که موجب تحول می‌شود؟

دکتر عظیمی: البته انقلاب می‌تواند موجب اینگونه تحولات شود؛ ولی تنها انقلاب پدید آورنده این مسائل نیست؛ بلکه همه کشورهای منطقه، کشورهای توسعه نیافته‌اند و یکی از ویژگی‌های ذاتی توسعه نیافتگی، بحران و عدم تعادل درونی در داخل کشور است. اگر این بحرانها و عدم تعادلها تشدید شود، و از نظر بین‌المللی هم دخالت‌های نامناسب اعمال شود، براحتی ثبات این کشورها در هم می‌ریزد و همان اتفاقی که عرض کردم می‌افتد و ظرفیت تولید نفت را کم می‌ماند - همانطوری که در مورد انقلاب ایران پیش آمد. ظرفیت تولید نفت کشور ما در آن زمان، روزانه در حدود ۶ میلیون بشکه نفت بود، ولی پس از انقلاب و علی‌رغم وجود ظرفیت بالا، تولید نفت کشور شدیداً پایین آمد.

بنابراین تا آنجا که به ایران مربوط می‌شود، پس از فروپاشی شوروی تازه برخوردهای بین‌المللی راجع به ما شروع شده است، نه آنکه تمام شده باشد. اگر کشورهای صنعتی حس کنند که جامعه ایران، جامعه‌ای است که به علت مسائل داخلی خودش در پی به هم ریختن ثبات عرضه نفت در منطقه است، در اینجا است این کشورها علی‌رغم رقابت‌های شدید خود متحد خواهند شد و با ایران برخورد خواهند کرد. این برخورد می‌تواند بسیار شدید باشد، ممکن است وحدت میان کشور را به هم بریزد، کشور را پاره پاره و به تعدادی جمهوری کوچکتر تقسیم کند؛ اما این امر الزامی نیست و شاید تنها مورد خطر برای ایران، همین مورد اشاره شده فوق باشد؛ در صورتی که در این زمینه خاص، مسئله حل شود، آنگاه می‌توان نشست و راجع به انواع مسائل با خارجیها بحث و گفتگو کرد؛ راجع به قیمت نفت، ارتباطات تجاری، ارتباطات معقول مالی و سرمایه‌ای و... فراموش نکنیم که نظام سرمایه‌داری، اساساً نظامی است «تاجر و کاسب»، نظامی است که به دنبال حداکثر کردن نفع و سود است. معمولاً با تاجر و کاسب می‌شود نشست، گفتگو کرد، چانه زد، کمتر پرداخت، بیشتر پرداخت و تا زمانی که موجودیت آنها را به خطر نینداخته‌ایم، بعید است کار به جنگ و جدال نظامی بکشد. اینکه در این گفتگو و مذاکرات سود بیشتری نصیب ما خواهد شد، باید توجه داشت که آنها امروز در وضعیت سلطه و قدرت می‌باشند و اجباراً تا زمانی که چنین است سود آنها به نسبت بیشتر خواهد بود؛ ولی معنی دیگر این حرف این است که بفهمیم چه شد که آنها در وضعیت سلطه و قدرت قرار گرفتند. اگر به این مسئله دقت کنیم،

خواهیم دید این سلطه و این قدرت، ناشی از توسعه یافتگی اقتصادی آنها و ناشی از عقب ماندگی اقتصادی ما است. اگر چنین است برای محدود کردن شدت این سلطه و نفوذ و قدرت راهی نیست، جز آنکه ما هم توسعه پیدا کنیم و در همین روال بتوانیم در معاملات، و در ارتباطات خود ما هم سهم عادلانه منافع این ارتباطات را داشته

باشیم. اینجاست که فکر می‌کنم بحث بنده احتمالاً نزدیک می‌شود به دیدگاه‌های که جناب مهندس سبحانی و جناب دکتر اسکویی ارائه فرمودند و اشاره داشتند که باید کار را از درون شروع کرد، باید به درون متکی شد و باید مستقل عمل کرد. تأکید نیز این بود که باید در چهارچوب درک و فهم صحیح از وضعیت و شرایط جدید بین‌المللی به تدوین استراتژی مستقل کشور و به اجرای آن پرداخت.

به هر حال عرض بنده این است که وضعیت کشور ما در شرایط جدید، عمدتاً به این دیدگاه باز خواهد گشت که در داخل چه می‌کنیم، در داخل هم به دو شبکه باز می‌گردد، یکی اینکه تا چه حد به دنبال عرضه نفت که مایه تداوم حیات آنها است، هستیم یا نیستیم، و دیگر اینکه تا چه حد در زمینه توسعه کشور جدی هستیم و کوشش لازم را به کار می‌گیریم و این هر دو، مسائلی درونی و متکی بر خودمان است.

البته اشاره کنیم که این حرف تازه‌ای نیست و این نکته از همان ابتدای شروع مطالعات توسعه اقتصادی شناخته شده است. به عنوان مثال یکی از کتابهایی که در همان سالهای اولیه شروع مباحث علمی توسعه اقتصادی نوشته شده، کتابی است تحت همین عنوان، نوشتن «مایر» و «بالدوین». در این کتاب اولین نتیجه‌گیری این است که «توسعه یک مسئله درونی است». توسعه مانند یک نهال نیست که بشود از جایی آورد و در خاک کشور نشاند و از آن مراقبت کرد تا به درخت تنومندی تبدیل شود؛ بلکه توسعه، مثل بذری است که باید در درون خاک یک کشور کاشته شود و رشد پیدا کند؛ هر چند بدیهی است که ارتباطات خارجی بر چگونگی نشوونمای این درخت مؤثر خواهد بود.

توسعه درونی یعنی چه؟ چه چیز توسعه درونی است؟ قطعاً سرمایه و تکنولوژی (در معنای محدود آن) درونی نیست و می‌تواند از خارج وارد شود. تنها انسان درونی است. توسعه درونی به این برمی‌گردد که آدمی چگونه فکر می‌کند و چگونه سازمان می‌دهد. این آدم باید در متن فرهنگ جامعه و روابط اجتماعی تربیت شود و رشد کند؛ پس باید در سرمایه‌گذاری‌ها اولویت به انسان داده شود. در این چهارچوب فکری است که مسائلی چون آزادسازی اقتصادی، یکسان کردن نرخ ارز و نظیر آن مهم نیست. بنده هم قبول دارم که باید برای تصحیح حرکت‌های توسعه‌ای جامعه اجازه داد، انسانها با آزادی روی انگیزه‌های شخصی، در تخصیص منابع خود تصمیم بگیرند، یا نرخ چند گانه ارز به یک نرخ کاهش یابد و... اما باید در کنار اینها، بستر سالمی هم ساخت که وقتی نرخ ارز یکسان می‌شود، جامعه بتواند، مازاد لازم برای انجام سرمایه‌گذاری را داشته باشد. این بستر سازی، اساسی، حساس و مهم است. این بستر سازی با آدم سازی میسر می‌شود.

این توسعه درونی در گروه اتخاذ و بکارگیری تعداد محدودی خط‌مشی اجرایی است. اگر این خط‌مشی‌ها اتخاذ شدند و در کنار هم قرار گرفتند آن وقت بذری توسعه، کاشته می‌شود و رشد می‌کند. این خط‌مشی به صورت یک مجموعه است که باید تمام آنها مورد توجه قرار گیرند. اگر یکی دو تا از آنها مورد توجه باشد و بقیه‌ها شوند، بی‌فایده است. آن وقت جامعه ناموزون رشد می‌کند؛ و بدین صورت شکننده‌تر می‌شود.

پس درونی کردن فرآیند توسعه، به انسانها برمی‌گردد، باید

لسان را مهمترین سرمایه و نادرترین عامل بدانیم. برای آنکه به آنها توجه کنیم باید چهار خط مشی اساسی را مورد توجه قرار دهیم. باید هم فرهنگ آدمها را در نظر داشته باشیم و کوشش در اصلاح آن داشته باشیم و هم آموزش تخصصی آنها را. برای فرهنگ سازی سه خط مشی ویژه وجود دارد:

۱- اول آنکه باید آموزش در مدارس ابتدایی اصلاح شود. این اصلاح هم به عمل برمی گردد، هم به فضای آموزشی، هم به روش تدریس، هم به روش و مقدار تخصیص منابع. مدارس ابتدایی ما باید مدارس فرهنگ ساز باشند، چون شخصیت در دوران کودکی شکل می گیرد، مدارس ابتدایی باید سازمانهایی باشند که فرزندان کشور را اجتماعی و علمی تربیت کنند. در مدرسه باید به بچه های ما یاد بدهند که کتاب و علم را دوست داشته باشند، باید بچه علاقه به کار را بیاموزد، یاد بگیرد که کار یعنی چه و چرا باید کار کرد. حسن مسولیت را به او آموخت. احترام به دیگران، احترام به آزادی و... با کلاسهای ۴۰-۵۰ نفری، معلمانهای آموزش ندیده و مبتلا به مشکلات اقتصادی، کمبود وسایل کمک آموزش، بچه «خلاق» نمی شود.

۲- برای عملی کردن این خط مشی، باید فقر معیشتی را از خانه حذف کرد. در اینجا بحث دادن یا ندادن سوسید نیست؛ بلکه برای آنکه بتوانیم این آموزش را به پدر و مادرها پیوند زینم، می توانیم انتظار داشته باشیم که تمام هم و غم پدر و مادر این باشد که کمی گوشت، روغن، قند و شکر برای بچه ها تأمین کند و اینکار نیز برایش شدنی نباشد و تازه در غم آموزش بچه هایش شریک باشد. در این زمینه لازم است که کالاهای اساسی هر خانواده - که تعداد محدودی است - با قیمت های متناسب با درآمد اکثریت مردم تأمین و در اختیار آنها قرار گیرد.

۳- خط مشی سوم بر می گردد به ایجاد نظامی از تأمین اجتماعی که در شرایط فعلی حداقل تأمین های اصلی در مورد حوادث و سوانح را برای خانواده فراهم آورد تا خواننده امکان کوشش برای رشد فرهنگی خود و فرزندانش را داشته باشد. با توجه به توانایی شدن بحث، در این زمینه به همین حد اکتفا می کنم.

۴- خط مشی چهارم برمی گردد به الگوپذیری. بچه هم در خانه و مدرسه الگو می گیرد و هم از جامعه خارج از آنها. برای درست کردن این الگوها، نمی توان از طریق دستور دادن عمل کرد. راه حل، ایجاد و تقویت تشکلهایی است که در تمام جهان برای این نوع کارها سازمان می یابند. مثلاً تشویق به ارائه آثار هنری و ادبی در مورد شخصیت های علمی کشور، شخصیت های آزاده یخواه و... مثلاً هر کسی کتاب خوبی نوشت که به فرهنگ سالم کمک کند، پارتی ذی ربط تعداد قابل توجهی از آنها را خریداری و در اختیار خانواده ها قرار دهد تا سودآوری آن کتاب تضمین شود. خلاصه یاد گذاشت «بولدار شدن»، آن هم از طرق غیرتولیدی، الگوی معیشتی می شود.

خوب، این چهار خط مشی به فرهنگ سازی مربوط می شود؛ اما یعنی است که عامل فرهنگ تنها عامل توسعه نیست؛ بلکه عوامل دیگری هم در این مسئله اثر دارند.

۵- خط مشی پنجم به آموزش تخصصی مربوط می شود. نظام رزی چه تخصصهایی را باید فراهم کند و چگونه؟ نقش

دانشگاهها در کشوری مثل ما چیست؟

به نظر بنده در جامعه ای مانند ایران، وظیفه دانشگاه، دانشمندپروری نیست، وظیفه دانشگاه این است که معلم خوب برای مدرسه ابتدایی فراهم کند. نیروی تخصصی را آموزشهای فنی و حرفه ای کشور تأمین خواهند کرد و نه دانشگاهها؛ پس نظام آموزش تخصصی مناسب می شود، دانشگاه مناسب، آموزش فنی و حرفه ای مناسب و گسترده، مؤسسه های تحقیقات فنی - کاربردی (R&D) مناسب و گسترده، و سوادآموزی نیروی کار.

۶- اگر مسائلی که گفتیم تأمین شود، انسانهایی خواهیم داشت که دارای فرهنگ مناسب توسعه اقتصادی و دارای آموزشهای تخصصی لازم برای توسعه اقتصادی هستند؛ اما این انسانها برای کار و فعالیت، نیازمند انواع زیربناهای مادی تولید و ابزار تولید مثل راه، تلفن، سد، نیروگاه، بندر، فرودگاه و انواع کارخانه ها هستند. تأمین این نیازها، مستلزم سرمایه گذاری است. برای سرمایه گذاری باید از مصرف کاست و مازاد حاصله را به فعالیتهای سرمایه گذاری تخصیص داد؛ بنابراین جلوگیری از مصرف اضافی (یا آنطور که جناب مهندس سبحانی مطرح فرمودند «ریاضت») ضروری است. البته قبلاً اشاره کردم که در جریان توسعه باید مصرف معیشتی زیاد شود؛ منظورم از کاهش مصرف، مربوط به مصرف غیر معیشتی (مثل کالاهای لوکس و نیمه لوکس و...) است. باید از طریق حقوق و عوارض گمرکی، مالیاتهای هنگفت و سیاستهایی نظیر آن، این مصرف را کاهش داد. این خط مشی مستقیماً به تجارت خارجی کشور مربوط می شود.

مسئله بعدی در سرمایه گذاری این است که باید سرمایه گذاریها تحت ضابطه های توسعه ای باشد، این نظر هر نوع سرمایه گذاری صحیح، توسعه ای نیست. به ضابطه های این سرمایه گذاری را اشاره نمی کنم، چرا که در اکثر کتابهای توسعه اقتصادی می توان آنها را یافت.

۷- خط مشی بعد به مدیریت درست برمی گردد. مجموعه این عوامل باید در نظام مناسب مدیریتی قرار گیرد. به علاوه این نظام مدیریتی باید با ثبات هم باشد. به نظر من، ما در ایران از دید نظام اقتصادی - اجتماعی مشکلی نداریم. در قانون اساسی زمینه های مختلف اقتصادی، آموزشی، تأمین اجتماعی، ارتباطات خارجی و سایر مسائل مشخص شده است. مشکل ما در حوزه های فنی و اجرایی این نظام، یعنی حوزه های قانونگذاری و حوزه های مدیریت اجرایی است. در قانون اساسی جهت گیری های ارزش تعیین شده است؛ اما در نظر بگیریم که ما می خواهیم در چهارچوب آن ارزشها، قانون تدوین و تصویب کنیم. این کار ضوابط فنی خاص خود را دارد. اینطور نیست که هر ایده خوب را بتوان بلافاصله به قانون تبدیل کرد. باید ببینیم این ایده قابل اجراست، یا نه؛ از نظر حقوقی، قانون آن درست نوشته شده یا قابل تفسیرهای گوناگون است. آثار اجرایی مالی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن را در نظر بگیریم. یعنی برای هر قانون گزارشهای دقیق کارشناس از ابعاد گوناگون لازم است.

۸- بعد که قانون تهیه شد، باید تبدیل به سازمان شود. ضوابط این فعالیت چیست؟ ضوابط گزینش مدیر چیست؟ ضوابط استفاده از تجارب حاصله در یک دستگاه اجرایی چیست؟ آیا درست است که

مثلاً پست معاونت یک سازمان مهم و حساس مملکت، ۱۰ ماه یا بیشتر خالی باشد تا کسی از بیرون برای مدیریت آن پیدا کنیم و تا این شخص بخواهد با سازمان و کارشناسان خود آشنا شود، زمانی طولانی اتلاف می‌شود. آیا این سازمان اینقدر بد عمل کرده که نمی‌تواند از درون خودش پستهای غیرسیاسی را پر کند. این نوع مسائل است که یک سازمان را کارآ و یا بالعکس با عدم کارایی روبرو می‌کند.

اینکه بدون توجه به حوزه‌های فنی، به طور مداوم بحث سیاسی و ارزشی کنیم، ما را به جایی نمی‌رساند. جامعه ما ۸۰-۹۰ سال سیاسی بوده است، پس باید اجازه دهیم ۱۰-۲۰ سال نیز یک جامعه علمی باشد. باید این جامعه - همانطور که جناب مهندس سبحانی اشاره کردند - از بحثهای براندازی درآید و به بحثهای «اصلاح» و «سازش» بپردازد. در نظر بگیرید در فرهنگ سیاسی ما «سازش» ضد ارزش است، و اگر در دنیای سیاسی به کسی بگویند سازشکار، آدم بدی محسوب می‌شود؛ در حالی که در نوعی دیگر از فرهنگ سیاسی، «سازشکاری» خصلت واقعی، لازم و سالم یک سیاستمدار است. ضرورت این مسئله ناشی از وجود ایده‌های مختلف است که همه آنها به طور همزمان قابل اجرا نیست و نمی‌شود همه را جز یکی منکوب کرد. به طور خلاصه براندازی، مربوط به زمانی است که امکان هیچ اصلاحی برای دولت و نظام نیست. در غیر این صورت باید به دنبال روشهای اصلاحی و مکانیسم‌های اجرایی آن بود.

۹- خط‌مشی دیگر، ایجاد ثبات است. توسعه یک مسئله دراز مدت است، لذا به ثبات نیاز دارد. ثبات به این عامل برمی‌گردد که هر چه شکاف بین انتظارات مردم از دولت و تصویری که از برآورده شدن انتظارات آنها از سوی دولت، کمتر باشد، ثبات بیشتر است. مهم نیست که این تصور چقدر درست یا غلط است. مردم از دولت انتظاراتی دارند مثل ایجاد امنیت، کاهش فقر، دفاع از کشور، تأمین رفاه و نظیر آن. اگر دولتی بگوید من مسئول اینها نیستم، بین انتظارات مردم و میزان برآورده شدن آن، شکاف ایجاد می‌شود.

برای اینکه شکاف کم شود، باید مردم را در سیستم حکومتی مشارکت داد. برای اینکه ثابت شده است اگر مردم در امور مشارکت نکنند، حتی به دستاوردهای مهم و عمده بهایی نمی‌دهند. مردم وقتی در مسائل مشارکت داشته باشند، جزئیات را می‌بینند، می‌فهمند که چه درگیری‌هایی وجود دارد و مشکلات را درک می‌کنند. یک از پایه‌های اساسی حفظ ثبات، مشارکت مردم است؛ بنابراین اگر به هر دلیلی مشارکت کاهش پیدا کند، ثبات لطمه می‌بیند.

در اینجا است که دولت باید به تشکل سیاسی کمک کند. باید تشکل‌های علمی را تقویت کند تا فضای بحث و گفتگو باز شود. این گفتگوها کمک می‌کند نوع انتظارات مردم از دولت معقول شود و تصور مردم از برآورده شدن انتظارات تصحیح شود و به این وسیله ثبات تقویت و فرهنگ سیاسی گسترش یابد؛ البته احزاب سیاسی نیز باید بفهمند حزب برای براندازی نیست. سیاستمداران و احزاب باید بدانند که حزب یعنی اینکه انسان قانون اساسی و نظام را قبول دارد؛ ولی در خط‌مشی اجرایی ممکن است با دیگران و با دولت اختلاف داشته باشد، برای همین کار سیاسی می‌کند (و نه کار نظامی) تا بتواند خط‌مشی‌های حرکت را تصحیح کند.

در زمینه ثبات، نکته دیگر این است که دولت باید سعی کند

برنامه‌هایش واقع‌گرایانه باشد. وعده‌های توخالی برای ثبات خطرناک است. برنامه‌ریز خوب می‌داند که نباید به مردم قولی بدهد که قابل تحقق نباشد. در عین حال می‌داند که در محاسبات برنامه‌ریزی، الگو و تکنیک اقتصادی به ما نمی‌گوید که مثلاً ۶ درصد رشد اقتصادی، در سال قابل حصول است؛ بلکه طیفی از نرخهای رشد را مشخص می‌کند. در این مواقع باید قول حداقل داد و برای رسیدن به نرخ حداکثر تلاش کرد. در اینجا با قول کمتر، انتظار را محدود کرده‌ایم و با دستاورد بالا، دولت انتظارات مردم را برآورده کرده است؛ بنابراین اعتماد به دولت افزایش می‌یابد و شکاف بین انتظار و تصور تحقق انتظار، کم می‌شود و بدین ترتیب ثبات گسترش می‌یابد.

در زمینه ثبات، مسائل متعدد دیگری مطرح است که در این فرصت نمی‌توان به همه آنها پرداخت. تنها به یکی دو نکته دیگر اشاره می‌کنم. از جمله در زمینه دستگاههای اطلاعاتی کشور باید دانست که مهم‌ترین وظیفه این دستگاهها این نیست که در جامه بگیر و ببند راه بیندازد. مهم‌ترین وظیفه آنها این است که مدام به بررسی دقیق و بیطرفانه نظریه‌های مردم بپردازند، و آگاهی پیدا کنند که مردم چه تصویری از دولت دارند؟ اگر تصور مردم این است که دولت و نظام بد کار می‌کند، یا تصور مردم غلط است و یا واقعاً کارکرد بد است. اگر مردم اشتباه می‌کنند، پس لابد وسیله‌های ارتباطی ضعیف عمل کرده‌اند و باید از طرق معقول و عمدتاً مؤسسه‌های آبرومند تحقیقاتی و دانشگاهی شناخت مردم را تصحیح کرد. اگر تصور مردم درست است، باید سراغ تغییر عملکرد روشها رفت.

در این چهارچوب است که انسان می‌فهمد چرا سازمانهای اطلاعاتی مثل سیا تا این حد علاقه‌مند به پژوهش هستند، چرا به پژوهشهای دانشگاهی کمک می‌کنند و یا کتابهای مختلف چاپ می‌کنند و...

بحث‌های نسبتاً مفصل بالا را خلاصه می‌کنم، عرض من این بود که در جهان، شرایط نوینی ایجاد شده و در این جای تردیدی نیست؛ اما ما این شرایط جدید را بدرستی نمی‌شناسیم. در کنار این شرایط جدید، قدرتمندان فعلی جهان طبیعتاً می‌کوشند چهارچوب‌های سیاسی جدیدی برای فعالیت جهانی فراهم آورند که با منافع آنها سازگاری بیشتری داشته باشد. این چهارچوبها است که به عنوان نظم نوین جهانی شناخته شده است. این چهارچوبها را هم کاملاً نمی‌شناسیم؛ ولی در همان حد شناخت و اطلاعی که داریم، به نظر می‌رسد در این شرایط جدید جهانی، درجه‌ای جدید برای ایران گشوده شده است. حال این برمی‌گردد به نگرش و عمل ما که بتوانیم یا نتوانیم از این تازه بهره‌بگیریم، و این توانستن و نتوانستن هم در گروی این است که آیا متوجه می‌شویم، توسعه اقتصادی-اجتماعی ضرورت حیات و بقای ماست؟ آیا متوجه می‌شویم که توسعه الزاماً درونی است؟ آیا دقت می‌کنیم که انسان محور توسعه است؟ آیا می‌دانیم که مجموعه‌ای وسیع از دانش بشری در این زمینه وجود دارد که موازین فنی کار توسعه‌ای را نشان می‌دهد؟ آیا می‌خواهیم این موازین را به کار بگیریم؟ آیا همت لازم را داریم؟ اگر جواب ما به سوالات بالا مثبت بود؛ آنوقت در مسیر صحیح توسعه قرار می‌گیریم و اگر در این مسیر حرکت شرایط جدید جهانی هم سود می‌گیریم و استفاده می‌کنیم.

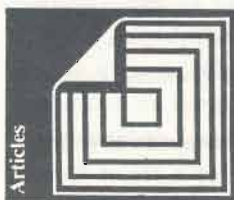


The Bureaucratic Obstacles of Development in Iran

In this article, Dr. «Shahnam Taheri», while reviewing, «weberian», «leninist», and anti-development conceptions of Bureaucracy, deliberates the characteristics of this system in Iran. He maintains that Iran's administrative system is dominated by thirteen outstanding shortcomings, which not only lead to reduction of its efficiency drastically, but have also converted the function of the administrative system as a means for achievement of Development objectives, to an obstacle for Development.

Planning for improvement of administrative system, political support and people's participation are three prerequisites being regarded necessary for creating change in Iran's administrative system.

In other words, the accomplishment of programmes of National Bureaucracy improvement as well as its coordination with Development programme, depend on the achievement of the abovementioned conditions.



The Role of Tradition in Development

The author, by applying to a sociological approach, is both to distinguish the role of culture in the Development process and to cleanse the ideological and outwardly scientific thoughts from the role of tradition

through this process.

He emphasizes that looking over the cultural aspects of Development and paying much more attention to the economical aspects, has created a situation in which Development is usually regarded as an equivalent to the economic change.

The author, analyzing the role of "tradition" and "change" in Development process in the industrial societies, says: in the process of European modernization it is common that "tradition" and "change" are considered as two contradictory elements. He goes on that, in this regard, "Tradition" is mainly supposed as a negative and anti-development concept and that, "change", gifting a new identification to the society, is the element which has replaced "tradition".

But, the author concludes that the western industrial societies must bear this fact in their minds that their present distinguished success is owing to the efforts done by their predecessors based upon the special model of their traditional culture, then, instead of supposing tradition and change as contradictory elements, it is worthy to consider them as a mechanism and a set of values that may play various roles in the different historical situations.

He emphasizes that the traditional cultures and resulted value systems should not be considered destructive and harmful, but rather they must be *given respect being regarded as the means of social consensus*. They furnish the society with social identification which seems necessary for indigenous Development.

But, here, the point is that the revival of indigenous tradition and change in the non-western societies, is encountering with serious obstacles being related to the speed of those societies that are passing through transitional period.

Subsidy and its Social Effects

The author, while delivering a

comprehensive definition of subsidy, its various types, and discussing the objectives of the government in paying subsidy as well as comparing different countries in dealing with such a matter, deliberates subsidy in Iran.

The major questions being dealt with by the author through the article, are as:

The causes of creation and expansion of subsidy before Islamic revolution, the relationship between subsidy and consumption model as well as the amount of importing, the objectives of subsidy after Islamic Revolution, and finally subsidy elimination and its social effects in the current socio-economic conditions of the country.

The author is against the stopping of subsidy at the present situation of the country and rather suggests the "rationalization of subsidizing system".

At the end, the author concludes that the following cases are among those negative effects of subsidy elimination in this phase of society conditions, they are: more critical situation of low-income families, obligatory change of their consumption model from proteins to starchy materials, decline of manpower efficiency, social dissatisfactions, unequal distribution of income, etc.

Foodstuffs subsidy and policy of supplying cheap food, are usually the first scapegoats of improvement of *economical structure*; many evidences prove that the elimination of foodstuffs subsidy has drastically affected the lives of the poor both in the villages and cities.

In our country, less than 5% of national income belongs to 20% of the poor families, while at same time, 20% of the poor families, while at same time, 20% of the rich families hold more than 50% of the national income. Such an unequal distribution of income, which is considered as a negative result of subsidy elimination, leads more critical situation of the poor and low-income families.

Considering the present conditions, to prevent the increase of inequalities, the rationalization of subsidizing system rather than its elimination is suggested.